



پسوند ندا و فراوانی و تعجب و تحول آن در زبان فارسی

«۳»

یکی از اقسام پسوند «ا» که به اسم و صفت می‌چسبیده بر فراوانی و تاکید و تعجب و تحسردلالت می‌کرده است و ما آن را پسوند فراوانی و تعجب می‌نامیم. این پسوند، در این حالت، در مواردی می‌آمده است که کلمه یا گروه کار فعل یا جمله را می‌کرده است و گاهی کلمه‌ای را به صوت و شبه فعل و شبه جمله تبدیل می‌نموده است مانند: خوش و دروغ و عجب و چند و بس که می‌شده است خوشا، درینا، عجا، چندا و بسا به معنی خوشست و دروغ است و دروغ دارم و دروغ می‌خورم و عجیب است و بسیار است.

البته، بعضی از اینگونه کلمات مانند «خوش» و «دروغ» و «بس» و غیره بدون «ا» هم چنین نقشی را داشته است بخصوص اگر با «ای» بکار می‌رفته است مانند: ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بردوست (مولوی). بسکه در خاک تندرستان را (سعدی). دروغ آنچنان نامور شهریار (فردوسی). بدل دروغ که یک ذره مهربان بودی (حافظ). «ای» نیز علاوه بر ندا عیناً مانند «ا» بر تکثیر و تعجب و تحسردلالت نیز می‌کرده و نقش «ا» را، در معنی‌هایی که ذکر کردیم، بازی می‌کرده است و در بسیاری از موارد «ای» و «ا» برای تاکید یکدیگر باهم می‌آمده است مانند: ای بسا، ای درینا. اینک تفصیل این مجمل:

* آقای دکتر خسرو فرشیدورد دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. از صاحب‌نظران دانشمند

«ا» فراوانی و تعجب در این موارد می آمده است :

۱- در مواقعی که کلمه‌ای کار مکمل یا پردازه و فعل ربطی را می‌کند و فعل ربطی آن محذوفست یا فعل ربطی اصلاً قابل ذکر نیست و ضمناً کلمه بعد از آن در حکم مسندالیه است که ممکنست با «این» و «آن» و «آنچنان» و «ای» بیاید مانند خوشا، درینجا، بدا، نیکا و غیره. در بعضی از موارد، اینگونه کلمات را در این حال میتوان صوت مختص گرفت. این کلمات در هر صورت معادل اسمهای فعل و افعال مدح و ذم عربی است. مثال: خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی خوشا با پر پیچهرگان زندگانی (فرخی) یعنی عاشقی بسیار خوشست و زندگی با پر پیچهرگان خیلی خوبست.

اگر آن دم نیاموزی تو گفتار درازا منزل و مشکلا کار
(الهی نامه)

دوش وقت نیمشب بوی بهار آورد باد

جدا باد شمال و خرما بوی بهار
(فرخی)

خوشا شیراز و وضع بیمالش خداوندا نگهدار از زوالش
(حافظ)

درینجا برادر فرود جوان (فردوسی)
گاهی اجزاء اینگونه جمله‌ها خود دارای جمله‌ایست که متمم یا صفت یا مضاف‌الیه است مانند :

بدا سلطانی کورا بود رنج دل آشوبی
خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی
(خاقانی)

که جمله «اورا بود رنج دل آشوبی» صفت «سلطانی» و جمله «اورا بود گنج تن آسانی» صفت «درویشی» است. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مشکلا کاری که افتادت چه سود کار سخت و نیست استادت چه سود
(عطار)

نیکا آن معصیت که ترا به‌عذر آرد (خواجه عبدالله انصاری)
بزرگا جود دادار جهان بین که بخشد مردمی را فضل چندین
(ویس و رامین)

در این موارد ممکنست «ا» به آخر مسند و مسندالیه هر دو بچسبد مانند «درازا منزل» و «خوشا درویشیا» که دیدیم و «بیهده گویا منا» در این جمله :
گفتمت نایمت نیز هرگز پیرامنا بیهده گفتم من این بیهده گویامنا
(اورمزدی)

مثال برای کلمات بدون پسوند «ا»:

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بردوست
به هوای سرکوبش پر و بالی بزنم

(مولوی)

دریغ آن چنان نامور شهریار
که چون او نبیند دگر روزگار
(فردوسی)

این سرانیست که البته خلل خواهد یافت
خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
(سعدی)

در این موارد گاهی ممکنست «این» یا «آن» ی در تقدیر گرفت مانند :
ساده دل مردا که دل بروعه مستان نهاد (سنائی) که علاوه بر تأویلی که سابقاً کردیم
می‌توان آن را اینطور هم توجیه کرد : یعنی آن مرد بسیار ساده دلست که دل بروعه
مستان نهاد .

بزرگامردا که دامن قناعت تواند گرفت و حرص راگردن فروتواند شکست (بیهقی)
گفت بزرگامردا که تو آوردی (نوروزنامه)
مثال برای موارد بدون پسوند «ا» :

بزرگوار کاری که آمد از پدرت
به دولت پدر تو نبود هیچ پدر
(فرخی)

چنین گفت خسرو که بد روزگار
که دشمن بدینگونه شد خواستار
(شاهنامه بروخیم ص ۲۷۱۷)

گفت بزرگامردا که تو آوردی و عزیز خواهشی که تراست (نوروزنامه)
۲- گاهی این پردازه یا مکمل مقدم با «که» به مسندالیه خود مربوط می‌شود و فعل
ربطی (بود، است) در آخر پردازه ظاهر میگردد . بنابراین «که» در اینگونه جمله‌ها که
نقشی جز تأکید تعجب و فراوانی ندارد، بین پردازه مقدم و اجزاء دیگر جمله فاصله می‌اندازد
و این نوع جمله تعجبی از موارد نادر و شگفت‌آور جمله‌بندی فارسی است که بسزودی
منسوخ شده و از هر حیث درخور مطالعه است. پردازه مقدم در این جمله‌ها جدا شده و
درهم ریخته این حالات را دارد:

الف - صفتی است که پسوند الف به آن می‌پیوندد :
زیر و زیر عالم بهر طلبست ارنی
تنگا که زمینستی لنگاکه زمانستی
(سنائی)

یعنی زمین بسیار تنگست و زمان بسیار لنگست، مثال دیگر : قالویا ویلنا و گویند
بدبختا که مائیم (تفسیر کمبریج ص ۶۶ تصحیح دکتر متینی) یعنی ما بسیار بدبختیم
ما چقدر بدبختیم . مثال دیگر : روندگان در نابایست قدم در بهشت نهند و اندکا که
ایشان خواهند بود و روندگان در شهوت قدم در دوزخ نهند و فراوانا که ایشان خواهند

بود (کشف الاسرار ج ۲ ص ۴۲ به کوشش علی اصغر حکمت)
 یعنی چقدر ایشان اندک خواهند بود و چقدر ایشان فراوان خواهند بود .
 تباها که دین محمد شدی سیاهاکه محراب و منبر شدی
 ب: پردازه (مکمل) از صفت مقدم و موصوف مؤخر تشکیل میشود و پسوند «ا» یا
 بهر دو ملحق می‌گردد و یا به یکی از آنها مانند: بزرگامردا که این پسر م بود (بیهقی)
 یعنی: این پسر چقدر مرد بزرگی بود
 بزرگوارا شاهنشهاکه خسرو ماست

به خوی خوب و به نام ستوده و اورنگ
 (فرخی)

همایونکف دستاکه آن دستست و آن بازو

که هم ابواب ارزاقست و هم آیات رزاقش
 (منوچهری)

یا پسوند «ا» به آخر موصوف ملحق می‌شود مانند: فساء مطرالمندرین: بد بارانا
 که باران آن کسان بود (تفسیر کمبریج ص ۳۶۶) فساء مطرالمندرین: بد بارانا که آن
 بود مر آن کسان را که بیم کرده بودند (تفسیر کمبریج ص ۳۳۰)
 یا پسوند «ا» به آخر صفت ملحق می‌گردد. مانند: گفت نیکا گرده‌ها که آن گرده‌های
 جو بود (نوروزنامه)

ج - پردازه از صفت و قید آن صفت تشکیل می‌شود و «ا» به صفت یا قید آن و یا
 به هر دو آنها ملحق می‌گردد مانند: صعبا فریبنده که این درم و دینار است (بیهقی)
 تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی ص ۵۱۵)

د - «ا» گاهی به صفت و موصوفی که بعد از حرف اضافه می‌آید متصل می‌شود .
 حرف اضافه و صفت و موصوف، روی هم، پردازه مقدم مسندالیهست که بعد می‌آید
 مانند: در بزرگ غلطا که من بودم حق بدست خوارزمشاهست (بیهقی)

اینگونه جمله‌های درهم ریخته مقلوب بدون پسوند «ا» هم با همان معنی تعجب و
 مبالغه می‌آید و در این موارد گویا عامل فراوانی و تعجب یکی «که» و دیگر قلب جمله
 و تقدیم پردازه است بر مسندالیه مثال: نادان مردمانی که شمااید (ترجمه تفسیر طبری
 از لازار بند ۸۱۱) . نیکو برادری که محمد است (قصص الانبیاء لازار بند ۸۱۲)

۳- پسوند «ا» فراوانی و تعجب به آخر بعضی از کلماتی می‌چسبد که در حکم جمله
 ناقص هستند که بوسیله «که» یا «تا» به جمله دیگری که مکمل آن جمله ناقص است
 ربط می‌یابد. اینگونه کلمات در فارسی دری قدیم فراوان بوده و از آن جمله است: مانا،
 همانا، ناچاره، حقا، حاشا، هیهات، کاش، زنهار، هان، آه، مزده، که در این حال
 همه با «که» یا «تا» می‌آیند و به صورت ماناکه، هماناکه، ناچاره‌که، حقا‌که، حاشاکه،
 هیهات‌که، کاشکی، زنهارتا، هانتا، الاتا و غیره در می‌آیند، از اینها آنچه که پسوند «ا»
 می‌گیرد عبارت است از: دریفا، ای دریفا، بسا، ای بسا، چندا، فراوانا، دردا،

ندامتا ، زودا ، غبنا وغیره ، مثال برای کلمات دسته اخیر :

دریضا که بد خواه دلشاد گشت دریفا که رنجم همه باد گشت

(فردوسی)

آه و دردا و دریفا که چو محمود ملک

همچو هر خاری در زیرزمین ریزد خوار

(فرخی)

آه و غبنا و اندها که گذشت عمر در راه مسلك و مذهب

(بهار)

دردا و ندامتا که تا چشم زدیم نابوده به کام خویش نابوده شدیم

(خیام)

و نیز گفته اند که دشمنی از آن او بروگذشت و او را بر آن حال بدید گفت ای آسانیا که ایوب را بر این حال بدیدم (تفسیر کمریج ص ۱۲۲ تصحیح دکتر متینی به نقل از مقدمه)

نیک و بد این عالم پیش و پس کار او

زودا که تو دریابی زودا که تو بنگاری

(منوچهری)

زودا که بیفزائیم نیکوکاران را ثواب (تفسیر عتیق در ترجمه سنزیدالمحسنین از لازار بند ۷۵۹). زودا که بدانند (تفسیر عتیق در ترجمه سیعلمون از همان کتاب و همان بند). زودا^۲ که بی نیاز کند شمارا (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۵۹).

از کلمات یادشده «بسا» و «چندا» و همانندهای آن که می تواند صفت شود در بسیاری از موارد موصوف هم میگیرد که صفت و موصوف به وسیله فعل ربطی که در تقدیر است به هم مربوط می شود و «که» جمله پیرو و مکمل بعد از آنها می آید در این حالت «ا» گاهی به آخر موصوف هم می چسبد و گاهی چنین نمی شود مانند:

۱ - مراد از لازار در این مقاله کتاب «زبان کهنترین آثار نثر پارسی» است.

(La Langue des Plus Anciens Monuments de la Prose Persane

Tألیف ژیلبرت لازار (Gilbert Lazard)

۲ - زودا در اینجا به معنی «زوداست» و «زود خواهد بود» و «زود باشد» است که همه معادل «بزودی» است. «زودا» چنانکه دیده می شود گاهی ترجمه «س» عربیست که به فارسی «بزودی» و «زودا» و «زود باشد» و «زود است» به عبارت درمی آید، مثال برای «زود باشد» و «زود خواهد بود» و «زود است» به معنی «زودا» و «بزودی»: زود باشد که بدانید دستها و پاهای شه ارا بیرم چه و راست (کشف الاسرار ج ۷ ص ۹۷) خداوند چون از شفلها که پیش دارد فارغ گشت و زود باشد که فارغ گردد چه پیش همت بزرگش خطر اندارد (بیهقی ص ۲۲ تصحیح دکتر فیاض)

زود باشد که خیره سر بینی بدو پای اوفتاده اندر بند (گلستان سدی ص ۱۱۱ چاپ معرفت) زود است که از ملحه به دامنه خواهد رسید (منشآت قائم مقام ص ۲۱ چاپ جهانگیر قائم مقامی) موش گفت زود خواهد بود که این بخت خفته بیدار شود (کلیله ص ۱۶۰ س ۱۵)

ز کشتن تا به رستن تا درودن

بسا رنجا که باید آزمودن

(فخرالدین اسعدگرگانی)

بسا رسولان که ما پیش از تو فرستادیم (تفسیر کمبریج ص ۱۴۷) . بسا فریشتگانا
کاندر آسمان اند (تفسیر کمبریج ص ۳۰۲)

بسا دلا که بسان حریر کرده به شعر

از آن سپس که به کردار سنگ و سندان بود (رودکی)

به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

(رودکی)

بسا مرد بخिला که می بخورد کریمی به جهان در پراگنید

(رودکی)

کاین من قرية ... گفت چندا شهرها و شاورستانها ... که مهلت دادم مرآن را اوروزگار
را (تفسیر کمبریج ص ۱۶۵)

چنانکه دیده می شود موصوف «بسا» و «چندا» هم می تواند مفرد باشد وهم جمع .
«بسا» دراین موارد گاهی با «ای» تاکید می شود :

ای بسا ابلیس آدم رو که هست بس بهر دستی نباید داد دست

(مولوی)

ای بسا اسب تیز رو که به مرد خرنک لنگ جان به منزل برد

(سعدی)

خنده جام می و زلف گره گیر نگار

ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

(حافظ)

این کلمات گاهی بدون «ا» هم می آیند مانند:

بس کس که به مال تو کند دوست نوازی

بس کس که به جاه تو کند دشمن مالی

(سوزنی)

گاهی نیز فعل مقدر ظاهر می شود و آن در صورتیست که پسوند «ا» نباشد مانند:

بسا کسا که ندیم حریره است و بره است

و بس کس است که نان جوین نیابد سیر

(ابوالعؤید بلخی به نقل از لفتنامه)

موصوف «بسا» و چندا ، گاهی حذف می شود ولی معنی آن در «بسا» و «چندا»
باقی می ماند و «بسا که» و «چندا که» به معنی «بسیاری از اوقاتست که» و «بسیاری
از موارد است که» و «بسیاری از مردم بودند که» بکار می رود . مثال :

و کم اهلکنا ، و چندا که نابود کردیم (تفسیر کمبریج ص ۹۸) و کم قصمنا من قرية و

چنداکه هدر کردیم و بیریدیم از این جهان از مردمانی که ایشان باشندگان شهرها بودند
(تفسیر کمبریج ص ۹۸)

بسا که مست در این خانه بودم و شادان

چنانکه جاه من افزون بداز امیر و بیوک

(رودکی)

بسا که خندان کردست چرخ گریان را

بسا که گریان کردست نیز خندان را

(ناصر خسرو)

گاهی «بس» بدون «الف» به صورت «ای بس» و «بس» می آید مانند:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

نی نام ز ما و نه نشان خواهد بود

(خیام)

۴- گاهی کلمه‌ای که بپسوند «ا» تعجب و فراوانی می آید در حکم جمله کاملیست که
نیازی به جمله مکمل ندارد و در این صورت بدون «که» می آید مانند عجباً، ای عجباً،
دریغاً، ای دریغاً، ای بدبختیاً، ای هلاکیاً، مثال:

قالوایا حسرتنا ، گفتند یا نفریغاً (کشف الاسرار ج ۳ ص ۳۲۵ انتشارات دانشگاه
تهران چاپ نخست) یا ویلتی لیتنی ای بدبختیاً و این سخن کسیست که او بر خود بگوید
و نوحه کند (تفسیر کمبریج ص ۲۷۷) دعوا هنالک ثبورا بخوانند آنجای گویندای و اهلاکیا
و عادت آدمیان اینست که چون بلائی بدیشان رسد گویندای بدبختیاً و ای هلاکیا
(تفسیر کمبریج ص ۲۷۱)

۵- گاهی اینگونه کلمات در حکم فعل است و متمم می گیرد مانند: «یا حسرتی علی ما
فرطت فی جنب الله» ای نفریغاً بر آن سستی که کردم در کار خدا و در فرمانبرداری او
(کشف الاسرار ج ۸ ص ۴۲۷) «وقالوایا ویلنا» و می گویند: هلاکابرما و نفریغ .

یادآوری ۱- در بسیاری از موارد کلمات مختوم به «ا» فراوانی و تعجب، نقش فعل و
پردازه را بازی می کند و از اصوات مختص به شمار می رود. از این قبیل است کلماتی
مانند: خوشا، دریغاً، نفریغاً، هلاکا، دردا، ندامتا. بنابراین یکی از نقشهای دستوری
الف فراوانی و تعجب، ساختن صوتهای مختص است. از این رو در بسیاری از موارد
پسوند «ا» را میتوان از نشانه‌های لفظی و دستوری صوت شمرد.

یادآوری ۲- چنانکه دیدیم بعضی از کلمات بدون این پسوند هم میتواند نقش صوت
را بازی کند مانند: دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم (حافظ) . «فویل للذین کفروا»
ویل ایشان را و نفرین و نفریغ ایشان را که کافر شدند (کشف الاسرار ج ۶ ص ۲۶).

«وقالوا یاویلنا» و می گویند هلاکا برما و نفریغ (کشف الاسرار ج ۸ ص ۲۵۶).

۶- گاهی الف ندا و فراوانی و تعجب در مواردی غیر از آنچه دیدیم، با اسمها و صفات،
بکار می رود مانند: بگو یا محمد پا کا خدایا که تو بیزاری (تفسیر کمبریج ص ۲۹۳) -

پاکا تو خداوندا (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۵۹) در ترجمه سبحانک اللهم.
تحول الف ندا و فراوانی و تعجب - این پسوند در آغاز پیدایش زبان دری، پسوند
 فعالی بوده است و بطور قیاسی، باکلمات مختلف بکار می‌رفته است ولی از قرن هفتم
 به بعد، بیشتر موارد استعمال آن از بین رفته و کاربرد آن به صورت سماعی درآمده
 است یعنی تنها به آخر چند کلمه مشخص و محدود ملحق می‌شده است از قبیل خدایا،
 دریغاه، خوشاه، بساه، بداه، ... و به مرور زمان فسرده‌گی و عدم فعالیت این پسوند بیشتر
 شده است بطوری که امروز نه برای ساختن منادی و نه برای بوجود آوردن صوت، مورد
 استعمال دارد و تنها به چند کلمه خاص ملحق می‌شود مانند خدایا، خوشاه، بداه و غیره
**بنابر این کم شدن مورد استعمال این پسوند و سپس انقراض آن در طول تاریخ زبان از
 تحولات مهم زبان فارسیست .**

ضمناً ممکنست الف ندا و تعجب و فراوانی از بقایای پساویز^۱ باستانی باشد که
 باسماها و صفات و ضمائر زبانهای ایرانی باستان (مانند «اوستا» و «فارسی باستان»)
 در حالت ندائی^۲ می‌چسبیده است زیرا این واژه‌ها در این حالت با پساویز «ا» «A»
 ختم می‌شده است.

۱ - Desinence

۲ - Vocatif

توضیح آقای استاد دکتر مهدی محقق

در باب مقاله استاد محمد مشکوة

مقاله استاد مشکوة که در دو شماره سوم و چهارم نامه گوهر چاپ
 شد، متن سخنرانی ایشان در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه «مک-
 کیل» شعبه تهران بوده است نه در دانشگاه لندن. استاد در این سخنرانی
 بآن سخنرانی اشاره کرده‌اند که سال پیش در دانشگاه لندن ایراد کرده
 بودند.